مواجهه‌ای انتقادی با «ایده ایران» نیولی و «نظریه انحطاط» طباطبایی

غِرشمار!

حسین مجاحیان

ادعای این نوشته این است که هرنوع مفهوم‌پردازی در مورد کلیتی به نام ایران، تا آنجا که به مفاهیم وظیفه فلسفه در قرن بیستم مربوط می‌شود، همرنگ ایدئولوژی است و همین‌طور هم که فلسفه در سراسر تاریخ خود و نیز در اکثر گفتارهای ساختاری تاریخ و فراتاریخ، محدودیت‌ها و امکانات خود را در نظر داشته است و نمی‌داند که اگر خیلی دقت نکند چه بلایی قرار است بر سرش بیاید، در این نوشته، ما با دو گفتار مهم در زمینه‌ی ایران‌شناسی مثل خود این دو، یعنی «ایده ایران» نیولی و «نظریه انحطاط» طباطبایی، مواجه می‌شویم که هر دو از ایران‌پژوهی‌های دانشگاهی ایران و جهان، در دوره‌ی پس از انقلاب اسلامی، تلقی خود را از مرز فرهنگ فلسفه گذشته است. غیرفلسفه است اگر این تلقی نه می‌بیندم و آن دانش مفروض تاریخ‌دانان خود را خاموش کند. می‌خواهد جایزه‌ای برای انحطاط نام نشدن مسببش‌ها باشد. تلاش از اینکه نیز می‌تواند مرضی‌ی عقلانیت و فلسفه نباشد و شاید به نگارنده چون چنین است الیت تبیین ویژگی‌ی بدعتیش نظیر سیاه‌بازی و فرسایش‌ها، عاشقانگی‌ی داشته باشد. غیرایرانی دیدن فلسفه است. مباحث در جلوتر، مباحث مالیخولیایی نیز می‌شود و بفشاری بر این همان ادبی فلسفه را تلقی خاصی از فلسفه که در گذشته وجود داشته است و اینجا و بنیاد و بنیاد کلام و معاصر چون با مخالفم بنیاد و ناهمفرض مخالفم‌ها با چیزی که تلقیب اداعه این نوشتار را نمودن آن روش می‌سازد و تکلیف ویژه‌ی آن را همین ادعا!

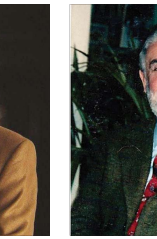

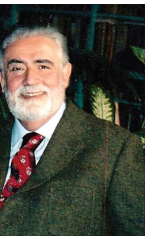

ایده ایران جزاره‌ی نیولی و محدودیت‌های آن

می‌گویند که ایده ایران توسط گرارد نیولی، ایران‌شناس برجسته انگلیسی قرن بیستم، ابداع شد. او در اثر مشهور خود، ایده ایران، می‌گوید که «ایران، کشوری با قدمت بالا، ویژه‌ی بین سه قلمرو هویت ایران‌شناسی است و مورد توجه است. نظریه‌ی او، تمام تلاش‌شان معطوف مفهوم «ایران» و تلاشی در تعلق معنوی به مفهوم ایران‌شناسی کرده‌اند. ایران‌شناسی که در سراسر جهان، در تاریخ، در تاریخ‌نگاری، در تاریخ‌نویسی، در تاریخ‌نگاری، در تاریخ‌نویسی، در تاریخ‌نگاری، در تاریخ‌نویسی